

شاخصه‌های عرفان منفی بر مبنای روایات اهل بیت علیهم‌السلام

حجت‌الاسلام سید
محمود رضا هاشمی نسب
(نویسنده‌ی مسئول)
استاد حوزه‌ی علمیه مشهد

شیخ شعیب حدّادی
استاد حوزه‌ی علمیه مشهد

چکیده: آقای وکیلی در کتاب عرفان و حکمت، تصوّف را به مثبت و منفی تقسیم نموده است اما با ملاحظه در آثار مشایخ صوفیه ملاحظه می‌شود این تقسیم‌بندی صادق نیست؛ مثلاً آنان کشف و شهود شخصی خویش را ملاک و میزان قرار می‌دهند و در صورتی که برهان عقلی بر نفی یافته‌های آنان اقامه شود نمی‌پذیرند، به مذهب خاصی تقیدی ندارند و در مقابل به نظریه‌ی وحدت شخصی معتقدند و در تأویل‌های قرآن، ظهور لفظ با معنای مورد ادّعا را بی‌ربط می‌دانند و در این مسیر از بدگویی به فقها و دستورات خلاف شارع، فاصله از معصوم، مبالغه در شأن افراد ابایی ندارند و حتی از شطحیات در پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: تصوّف، عرفان، حکمت، صوفیه، محمدحسن وکیلی.

تاریخچه‌ی مقاله
دریافت: ۱۳۹۸/۹/۱۴
پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۳

۱. مقدمه

آقای وکیلی در کتاب عرفان و حکمت صفحه ی ۵۰، تصوّف را به مثبت و منفی تقسیم نموده و بیست وجه تفاوت میان آن دو بیان می کند تا افرادی مانند: ابن عربی، مولوی، عطار نیشابوری و آقای محمّد حسین طهرانی از متصوّفه و درویش جدا گردند ولی در این مقاله بر آنیم مهم ترین شاخصه های که آقای وکیلی برای عرفان منفی نام برده را ذکر می کنیم و سخنان مشایخ صوفیه و کسانی که عرفانشان از نظر آقای وکیلی مثبت است را نقل می کنیم تا روشن شود که هر دو عرفان در این شاخصه ها مشترک هستند.

۲. شاخصه ی اوّل

«عرفان مثبت به حقّانیت وحی و کشف معصوم معتقد است و آن را محور قرار می دهد و در آن کشف و شهود یک انسان کامل به عنوان مبدأ مطرح است در مقابل، عرفان منفی عرفانی است که در مبادی آن به جای کشف و شهود کامل و سالم، عقاید فردی گروهی و مذهبی جایگزین می شود و با آن، حقایق توجیه می شود» (وکیلی، ۱۳۹۵ ش، ص ۵۱).

آنچه از این عبارت برداشت بدوی می شود این است که عرفان مثبت کشف و شهود معصومان عليهم السلام را محور معارف اعتقادی خویش قرار می دهد، بر خلاف

عرفان منفی که کشف و شهود شخصی خود را محور معارفش قرار می‌دهد ولی با مراجعه به مشایخ عرفان مشاهده خواهید کرد که آنان نیز کشف و شهود شخصی خویش را ملاک و میزان قرار می‌دهند و دلائل قرآنی و حدیثی و عقلی را فقط برای قانع کردن مخاطب و اسکات او می‌آورند.

قیصری که از بزرگان تصوّف است می‌نویسد: «فعلوم الاولیاء و الکمل غیر مکتسبة بالعقل و لا مستفادة من النقل بل مأخوذة من الله، معدن الانوار و منبع الاسرار و اتیانهم بالمنقولات فیما بیّنوه إنّما هو استشهادٌ لما علموه و اتیانهم المعانی بالدلائل العقلیة تنبیةً للمحجوبین و تأنیسٌ لهم» (همو، بی‌تا، ص ۳۱۸).

وی که شارح فصوص الحکم ابن عربی است در موردی که ابن عربی به روایتی استدلال می‌کند، می‌نویسد: «إنّما یتمسک بما ورد تأنیساً للمحجوبین من المؤمنین لأنّهم یسارعون فی القبول إذا وُجد شیء منها فی القرآن و الحدیث لانه مستند حکمه فانه یکاشف بهذه المعانی و یجدها» (همان، ص ۷۲۷ - ۷۲۸) یعنی: مشایخ صوفیه معتقدند مستقیماً علوم را از خود خداوند اخذ می‌کنند و لذا مکاشفات خودشان را محور و ملاک قرار می‌دهند نه قرآن و حدیث را.

ابن عربی می‌نویسد: «لا یسمى الشخص الهیا إلا ان لا یكون أخذه العلوم إلا عن الله من فتوح المکاشفة بالحقّ یقول أبو یزید بسطامی: أخذتم علمکم میتاً عن میت حدّثنا و آین هو قال مات عن فلان و آین هو؟ قال: مات فقال أبو یزید و أخذنا علمنا عن الحیّ الذی لا یموت» (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۳۹ و ۱۴۰).

به اندازه‌ای مکاشفات شخصی در مشایخ صوفی محور و ملاک است که

ابن عربی می‌گوید بزرگان صوفیه صحت و عدم صحت احادیث پیامبر ﷺ را با مکاشفه می‌سنجند و به شهادت رجالیین درباره‌ی وثاقت یا عدم وثاقت روایاتش اعتنا نمی‌کنند. «و ربّ حدیث یکون صحیحاً فی طریق رواته یحصل لهذا المکاشف الذی قد عاین هذا المظهر فسأل النبی ﷺ عن هذا الحدیث الصحیح فانکرو و قال له لم أقله و لا حکمت به فیعلم ضعفه فیترک العمل به عن بینة من ربّه و إن کان قد عمل به أهل النقل لصحة طریقہ و هو فی نفس الامر لیس كذلك و قد ذکر مثل هذا مسلم فی صدر کتابه الصحیح و قد یعرف هذا المکاشف من وضع ذلك الحدیث الصحیح طریقہ فی زعمهم» (همان، ج ۱، ص ۱۵۰).

نکنه‌ی دیگر آنکه از آقای وکیلی نقل کردیم که «در عرفان مثبت کشف و شهود یک انسان کامل به عنوان مبدأ مطرح است» حال از نظر مریدان آقای سید محمد حسین طهرانی انسان کامل کیست؟

در کتاب آیت نور (یادنامه‌ی آقای طهرانی) نوشته شده: «علامه طباطبایی (آقای طهرانی) را پاسدار مکتب تشیع دانسته و به عنوان انسان کامل معرفی می‌نمود» (جمعی از مریدان، ۱۳۹۲ ش، ص ۴۷).

آقای سید محمد حسین طهرانی می‌نویسد: «حضرت آقای سید هاشم در افق دیگری زندگی می‌نمود و اگر بخواهیم تعبیر صحیحی را ادا کنیم، در لا افق زندگی می‌کرد آنجا که از تعین برون جسته و از اسم و صفت گذشته و جامع جمیع اسماء و صفات حضرت حق متعال به نحو اتمّ و اکمل و مورد تجلیات ذاتیه و حدانیه قهاریه اربعه را تمام نموده و به مقام انسان کامل رسیده بود.» (همو،

۱۴۲۵ ق، ص ۱۳۴ - ۱۳۵).

مریدان آقای سید محمد حسین طهرانی، کشف و شهود آقای حدّاد و آقای طهرانی را به عنوان مبدأ، مطرح می‌کنند، تصوّف منفی هم کشف و شهود اقطابشان که از نظر آنان انسان کاملند را به عنوان مبدأ مطرح می‌کنند پس از این جهت تفاوتی میان عرفان مثبت و منفی حاصل نشد.

۳. شاخصه‌ی دوّم

آقای وکیلی می‌نویسد: «عرفان منفی عرفانی است که از تحلیل‌های عقلی و دقّت نظرهای خرد و رزانه صاحبان خرد خود را مستغنی دانسته و به خود اجازه گفتن حرف خلاف عقل بدهد برخی از عرفا در تاریخ هر کجا مبحث قدری دقیق و عمیق گردید و به کشف گره خورد در موردش می‌گویند: هذا طورٌ وراءَ طورِ العقل» (همو، ۱۳۹۵ ش، ص ۵۱).

پاسخ: هر کسی اندک آشنایی با عرفان مصطلح دارد می‌داند که اساس عرفان بر کشف و شهود مبتنی است. عرفا، عقل را در صورتی می‌پذیرند که مکاشفاتشان را تأیید کند و در صورتی که برهان عقلی بر نفی یافته‌های آنان اقامه شود نمی‌پذیرند و این مطلب را به صراحت بیان نموده‌اند.

ابن عربی می‌گوید: «لهذا يقال في علوم التّبوّه و الولاية أنّها و راء طور العقل، ليس للعقل فيها دخول ب فکر، لكن له القبول خاصّة عند سليم العقل الذي لم يغلب عليه شبهة خيالية فكرية يكون من ذلك فساد نظره» (همو، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۶۱)؛ و نیز می‌گوید: «إن الله قادرٌ على محال العقلي كادخال الجمل في سمّ الخياط مع بقاء هذا على صغره و هذا على كبره. يشاهد من هذا المنزل الذي وراء

طورالعقل» (همان، ج ۳، ص ۲۱).

روشن است که إدخال شتر در سوراخ سوزن بدون آنکه شتر کوچک شود و یا سوراخ سوزن بزرگ شود محال عقلی است ولی ابن عربی می‌گوید از منظر کشف و شهود که ماوراء احکام عقلیه است، اشکالی ندارد.

۴. شاخصه‌ی سوم

آقای وکیلی می‌نویسد: «در نتیجه‌ی شاخصه‌های پیشین، عرفان مثبت در فهم مذهب صحیح تأکید دارد و بخلاف عرفان منفی، فرا مذهبی و فرا دینی نیست در حالی که عرفان می‌گوید مذهب عاشق ز مذهب‌ها جدا نیست و تقیّدی به مذهب خاصّ ندارد» (همو، ۱۳۹۵ ش، ص ۵۱)

این در حالی است که مولوی و ابن عربی - که از نظر آقای وکیلی عرفانشان مثبت است - به همین مطلب مذکور تصریح دارند:

مولوی می‌گوید:

مَلّت عشق از همه دین‌ها جداست

عاشقان را ملت و مذهب خدا است (همو، ۱۳۹۳ ش، دفتر دوّم، ص ۲۵۳).

ابن عربی می‌گوید: «فایّاک أن تتقیّد بعقدٍ مخصوص و تکفر بما سواه فیفوتک خیرٌ کثیر بل یفوتک العلم بالامر علی ما هو علیه، فکن فی نفسک هیولی لصور المعقّدات کلّها فإنّ الله تعالی أوسع وأعظم من أن یحضره عقد دون عقد ...

فالکل مصیب و کل مصیب مأجور، و کل مأجور سعید و کل سعید مرصّی عنه

و ان شقی زماناً ما فی الدار الاخرة» (همو، ۱۳۵۶ ق، ص ۱۱۳ و ۱۱۴).

عقد الخلائق في الاله عقائداً

و أنا اعتقد جميع ما عقوده (همان، تعلیقه، ص ۱۴۲).

۵. شاخصه‌ی چهارم

آقای وکیلی می‌نویسد: «عرفان مثبت، اساس عرفان یعنی نظریه‌ی وحدت وجود را به گونه‌ای صحیح تقریر می‌کند ولی در عرفان منفی توحید، غلط و یا ناقص مطرح می‌شود و همین است که بسیاری از رشته‌های تصوّف و عرفان به جهت تقریر غلط نظریه‌ی وحدت وجود یا اتحاد و حلول و جهان‌خدایی روبرو می‌شویم. در عرفان‌های منفی چون علم کم‌رنگ است معمولاً توحید نیز درست فهمیده نمی‌شود، وحدت وجود حقیقی بسیار عالی است و لذا یا شخص باید رسیده باشد تا آن را صحیح بفهمد و یا با تأملات عقلی عمیق بدان برسد» (همو، ۱۳۹۵ ش، ص ۵۲).

پیروان ابن عربی اتحاد و حلول را باطل می‌دانند و قائل به عینیت میان خالق و مخلوق هستند. ابن عربی می‌گوید: «ولیس التمییز بین الخلق و الخالق إلاّ بالاعتبار و إلاّ فالخلق هو الخالق و الخالق هو الخلق لأنّ العین واحدة ... أنت هو علی الحقیقة و بالعین و لست هو من حیث صورتک و مظهرک» (همو، ۱۳۵۶ ش، ص ۳۰).

این همان نظریه‌ی وحدت شخصی وجود است که ما در کتاب (تأملی در نظریه‌ی اصالت وجود و وحدت وجود) نقد آن را بیان کردیم و چهل ثمره‌ی فاسد برای آن شمردیم (هاشمی نسب و حدادی، ۱۳۹۳ ش).

اما اینکه گفتند «با تأملات عمیق بدان برسد» صحیح نمی‌باشد، نظریه‌ی

وحدت شخصی وجود، به اعتراف مؤسس آن - ابن عربی - عقلی نیست و تنها بر کشف و شهودی که حجت نیست استوار است. وی می‌گوید: «إِنَّ الْحَقِيقَةَ وَاحِدَةٌ وَإِنْ تَكَثَّرَتْ بِالصُّوْرِ وَالتَّعْيِنَاتِ بَلْ إِنَّ تَكَثُّرَهَا بِالصُّوْرِ تَكَثُّرٌ وَهَمِّي قَضَى بِه حَكْم الْعَقْلِ الْقَاصِرِ غَيْرِ الْمُسْتَنْدِ إِلَى الْكَشْفِ وَ الدَّوْقِ وَ لَوْ كَشَفَ الْحِجَابَ عَنِ الْعَقْلِ لَرَأَى الْكُلَّ فِي وَاحِدَةٍ» (همو، ۱۳۵۶ ق، ص ۴۹).

ملاصدرا نیز می‌گوید: «و اما المتألّهة بوحدة الوجود فهم يقولون أنّ الوجود ليس محض المعنى الانتزاعي كما قال به المتكلم بل له حقيقة ثابتة شخصية قائمة بذاتها، لا تعدّد فيها و لا كثرة بالذات ... و اكثرهم يدعون ايضاً اسناد مذهبهم هذا الى المكاشفة و الاشراق و الشهود، و أنّ العقل عن فهمه معزول كالحس في درك المعقول نعم، بعضهم تصدّى لإجراء المنبّهات العقلية على صحة هذا المسلك» (همو، ۱۳۷۵ ش، ص ۴۵۸). و در اسفار می‌نویسد: «حقيقة الوجود هي عين الهوية الشخصية لا يمكن تصورها و لا يمكن العلم بها إلا بنحو الشهود الحضورى» (ملاصدرا، ۱۹۸۱ م، ج ۶، ص ۸۴-۸۵)

۶. شاخصه‌ی پنجم

آقای وکیلی می‌نویسد: «عرفان مثبت تأویل‌گرایى افراطی ندارد و ضوابط تأویل را رعایت می‌کند مثلاً ارتباط ظاهر با باطن قرآن را حفظ می‌کند در حالی که در عرفان منفی چنین نیست و تأویلات افراطی انجام می‌دهد» (همو، ۱۳۹۵ ش، ص ۵۲).

چند نمونه از بزرگان عرفان و تصوّف ذکر می‌کنیم که تأویلاتی در ذیل آیات قرآن بیان کردند که ظهور لفظ با معنای مورد ادّعا هیچ ربطی ندارد.

ابن عربی در ذیل آیه‌ی «وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ» (الأنبياء، ۷۸) می‌گوید: «و داوود العقل النظرى الذى هو فى مقام السر، و سليمان العقل العملى الذى هو فى مقام الصدر ...» (همو، ۱۴۲۲، ق، ج ۲، ص ۴۶ و ۴۷).

ملاصدرا در ذیل آیه‌ی «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ؛ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى؛ وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ...» (محمد صلى الله عليه وآله، ۱۵) می‌نویسد: «و هذه الأنهار الاربعة تجرى فى الجنة التى وعد المتقون، و فى انهار من العيون الاربعة التى هى العلوم الاربعة، المنطقيات هى الماء الغير الآسن، و الرياضيات و هى انهار من لبن لم يتغير طعمه، و الطبيعيات و هى انهار من خمر لذة للشاربين و الإلهيات و هى أنهار من عسل مصفى لأنه صفا عن شمع القشراذ الإلهيات لباب العلوم».

ملاصدرا در ذیل آیه‌ی نور «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (نور، ۳۵) می‌نویسد: «فكانت المشكاة العقل الهيولانى ... و الزجاجة هى العقل بالملكة ... و الشجرة الزيتونة هى القوة الفكرية» (همو، ۱۳۶۶، ش، ج ۴، ص ۳۸۰). نکته‌ی

دیگر: این گفتار که «عرفان مثبت ضوابط تأویل را رعایت می‌کند مثلاً ارتباط ظاهر با باطن قرآن را حفظ می‌کند» صحیح نیست چون ما در جای خود اثبات کردیم (هاشمی نسب و حداد، ۱۴۳۲، ق، ص ۲۹۷ به بعد) که علم تأویل قرآن به معنای بطن و بیان مراد از متشابهات اختصاص به پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام دارد و از طریق آنان می‌توانیم به تأویل قرآن آگاهی پیدا کنیم و هر آنچه که غیر

معصوم از تأویل قرآن بیان کند جز استحسان و ذوقیات و گمانه‌زنی امر دیگری نیست، پس ارتباط ساختن میان ظاهرآیه و معنای بطن بی‌فایده است خصوصاً اینکه ذهن می‌تواند میان دو معنای کاملاً متضادّ و بی‌ربط با ذوقیات شاعرانه ارتباط برقرار کند و با توجیّهات مختلف معنای بی‌ربطی که به نظرش رسیده را مرتبط با ظاهرآیه جلوه دهد.

۷. شاخصه‌ی ششم

آقای وکیلی: «عرفان مثبت به عالمان دین و فقهایی که اهل عرفان و نیستند بدبین نمی‌شود، اما عرفان منفی به علماء دینی بدبین می‌شود و احیاناً بی‌اعتنایی و کم‌اعتنایی می‌کند، مرحوم شیخ محمد بهاری (عارف بزرگ همدانی) در کتاب «تذکره المتّقین» به صراحت نوشته‌اند که اولین مصیبتی که دامن سالک را می‌گیرد این است که به علماء و فقهاء بدبین شود، به عنوان مثال چون به کشف و شهودی رسیده، فقهاء در نظرش خورد و کوچک جلوه می‌کند» (همو، ۱۳۹۵ ش، ص ۵۲)

این همه در حالی است که بدگویی و بدبینی از فقهاء نیز در آثار مشایخ و تصوّف به صراحت یافت می‌شود؛ به عنوان مثال ملاصدرا می‌گوید: «و کذلک العلماء الرّاسخون، فإنّهم فی الظّاهر متابعون للفقهاء المجتهدین، و أمّا فی الباطن فلا یلزم لهم الإِتّباع، لأنّ الفقهاء الظّاهریین یحکمون بظاهر المفهوم الأوّل من القرآن و الحدیث، و هؤلاء یعلمون ذلك مع المفهومات الآخر، و العارف لا یتّبع من دونه، بل الأمر بالعکس، لشهوده الأمر علی ما فی نفسه» (همو، ۱۳۶۳ ش، ۴۸۶ و ۴۸۷).

ابن عربی می‌گوید: «لیس الإطلاع على غوامض العلوم الإلهية من خصائص النبوة التشريع بل هي سارية في عباد الله من رسول وولى و تابع و متبوع یا ولیی فاین الإنصاف؟ لیس هذا موجوداً في الفقهاء، و أصحاب الافكار الذين هم فراغة الاولياء و دجاجلة العباد الله الصالحين» (همو، بی تا، ج ۱، ص ۲۰۰).

آقای وکیلی می‌نویسد: «وقتی اسم وحدت وجود را می‌آوریم افراد نگران می‌شوند که مبادا مطلب خطا و کفر آمیزی به آنها القاء شود خصوصاً که برخی از فقهاء که تخصصی در معارف ندارند با این مسأله مخالفت نموده‌اند، البته کلام فقهاء در این مسائل حجیت ندارد زیرا این مسائل از قبیل تشخیص موضوع است و تشخیص موضوع بر عهده‌ی متخصص موضوع شناس است نه فقیه...» (همو، ۱۳۹۷ ش، ص ۲۵۵).

از نظر صوفیه هر کسی که اهل کشف و شهود نباشد قابل اعتناء نیست؛ ملاصدرا می‌گوید: «لیس من عادة طالب الحقيقة الإعتناء بكلام من لا کشف له ولا بصيرة في ادراك الحقائق كجمهور المتكلمين» (همو، ۱۳۶۳ ش، ص ۹۹).

۸. شاخصه‌ی هفتم

آقای وکیلی: «عرفان منفی عرفانی است که عرفان را مقدّمه‌ی چیز دیگری غیر از خداوند قرار می‌دهد بر خلاف عرفان مثبت که عرفان هم، مقدّمه‌ی خدا است در این باره نمط العارفين بوعلی‌سینا به تعبیر بلندی اشاره دارد بدین مضمون «من أثر العرفان للعرفان فقد قال بالثانی» هرکس به سراغ عرفان به خاطر خود عرفان برود مشرک است، با این تعبیر پُر واضح است جایگاه کسانی که به سراغ عرفان می‌روند به جهت مرید داری و جلب مستمع و تکدی‌گری و

... چه خواهد شد.

در نتیجه همین مسأله یکی از تفاوت‌های مهم عرفان منفی با عرفان مثبت در مسیر حرکت است که در عرفان منفی گاه هدف تقویت نفس است در حالی که در عرفان مثبت، هدف فناء نفس و لقاءالله است» (همو، ۱۳۹۵ ش، ص ۵۳).
 عین القضاة همدانی می‌گوید: مسأله‌ی اول بیان حقیقت پیر و مرید است که تا چه حدی مرید باید پیر را اطاعت کند؟ پاسخ عین القضاة این است که: «... بدان که مرید آن بود که خود را در پیر بازد، اول دین در بازد و پس خود را بازد، دین باختن دانی چون بود؟ آن بود که اگر پیر خلاف دین او را کاری فرماید آن را باشد زیرا که اگر در موافقت پیر خلاف راه دین خود نرود پس او هنوز مرید دین خود بود نه مرید پیر» (همدانی، ۱۳۴۱ ش، ص ۹۸-۹۹).

اگر هدف در عرفان مثبت فناء نفس و لقاءالله است چرا مرشد به سالک دستور خلاف شرع بدهد و از او بخواهد که حکمش را بر حکم خداوند ترجیح دهد؟! آیا قرار دادن حکم مرشد در کنار حکم خدا و ترجیح حکمش بر حکم خداوند شرک نیست؟ اگر در عرفان مثبت، عرفان مقدمه‌ی معرفت خدا است چرا سالک پا روی دین خدا می‌گذارد؟

استاد جلال‌الدین همایی می‌نویسد: «شرط اصلی در سیر و سلوک و تعلیم و تربیت شیخ استاد این است که در خدمت او تسلیم و اطاعت و بندگی صرف، و بقول معروف (کالمیت بین یدی الغسال) باشند، با شیخ در هیچ امر با هیچ روی ستیزگی و خود رأیی نکند، گفته‌های او را وحی منزل الهی بشناسند، هرچه از استاد می‌بینند هرچند به حسب ظاهر امر منکر نامشروع و برخلاف عقاید آنها

باشد بروی اعتراض و خرده‌گیری نکنند، و هر چه می‌فرماید هرچند مخالف عقیدت و کیش آنها بنماید بدان عمل کنند (به می‌سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید) بلکه به درجه‌ایی از ارادت و حسن عقیدت در حق شیخ برسند که در وی مطلقاً عیب نبینند و هر چه از او صادر شود عین خیر و مصلحت بشناسند» (همو، ۱۳۸۵ ش، ج ۲، ص ۶۱۷).

۹. شاخصه‌ی هشتم

آقای وکیلی می‌نویسد: «عرفان منفی عرفانی است که در عمل به جای تأکید بر روی قرآن و تجربه‌ی سلوکی بر روی آداب و عادت من‌عندی تأکید کند. امروزه برای خیلی از فِرَقِ تصوّف بلند کردن موی سر و بلند کردن شارب از ارکان عرفان و تصوّف گشته است بدین معنا که به عنوان مثال اگر شارب او را کوتاه کنند مثل این است که سلوک او از بین رفته است ... عرفان مثبت در ناحیه‌ی عمل یک اصل کلی دارد و آن اینکه حقیقت، در پایان طریقتی است که زیر مجموعه‌ی شریعت باشد و لذا در جایی که شریعت وجود نداشته باشد قهراً طریقتی نیز نمی‌ماند» (همو، ۱۳۹۵ ش، ص ۵۴).

پاسخ اینکه: ولی مولوی که عرفانش از نظر آقای وکیلی مثبت است می‌گوید: وقتی حقیقت آشکار می‌شود، شریعت باطل می‌گردد.

«شریعت هم‌چو شمع است ره می‌نماید و بی‌آنکه شمع به دست آوری، راه رفته نشود چون در ره آمدی، آن رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود، آن حقیقت است و جهت اینکه گفته‌اند: لو ظهرت الحقائق بطلت الشرایع، هم‌چنان‌که مس زر شود و یا خود از اصل زر بود، او را نه علم کیمیا

حاجت است که آن شریعت است و نه خود را در کیمیا مالیدن و آن طریقت است چنان‌که گفته‌اند: طلبُ الدلیل بعد الوصول إلى المدلول قبیحٌ و ترک الدلیل قبل الوصول إلى المدلول مذمومٌ...» (مولوی، ۱۳۹۳، ش، مقدمه‌ی دفتر پنجم).

ابن عربی نیز می‌گوید: اولیاء صوفیه به درجه‌ای می‌رسند حرام برای او مباح می‌شود «فان صدر منهم ما هو في الظاهر تعدّ لحدود من حدود الله فذلك الحدّ هو بالنسبة اليک حدّ و بالنسبة اليه مباح لا معصية فيه و أنت لا تعلم فما أتى محرماً من هذه صفته، فانه ممن قیل له: اعمل ما شئت فما عمل إلا ما أبیح له عمله» (همو، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۰).

۱۰. شاخصه‌ی نهم

آقای وکیلی می‌نویسد: «ویژگی عرفان منفی آن است که در او فاصله‌ی معصوم از غیر معصوم از بین برود و یا کم‌رنگ شود در مقابل، عرفان مثبت که این فاصله را کاملاً حفظ می‌کند و غیر معصوم را بر فرض انسان کامل بودن نیز خالی از نوعی سهو و خطاء در مسائل علمی نمی‌داند و لذا به غیر معصوم نیز در مسائل غیر علمی تعبد صددرصد ندارد» (همو، ۱۳۹۵، ش، ص ۵۴).

این خصیصه هم در عرفان مثبتی که آقای وکیلی مدافع آن است وجود دارد. فرزند آقای طهرانی می‌نویسد: «حضرت علامه‌ی والد فرمودند: «ولایت آقای حدّاد عین ولایت ائمه‌ی طاهرین عليهم السلام است و هیچ فرقی نمی‌کند، یعنی در سیر الی الله هر جا که آن اوصیای الهی رفته‌اند ایشان نیز رفته است» (طهرانی، الف) ۱۴۳۳ ق، ج ۱، ص ۲۵۹).

«ولایت آقای قاضی و آقای حدّاد، کلاً ولایت کاملین از اولیای الهی با ولایت

امام زمان علیه‌السلام فرقی نمی‌کند» (همان، ص ۵۲۴).

«باید دانست که فعل اولیاء خدا عین حقّ بوده و در آن خطاء راه ندارد، کسی که به مقام فناء رسیده و به آبشخور توحید راه یافته و به هدایت و طهارت محضه دست نموده در حریم او لغزش وجود ندارد» (همان، ص ۵۵۹).

«علامه‌ی والد می‌فرمودند: انسان از امثال مرحوم قاضی نباید در فتوا مطالبه‌ی دلیل نموده یا به خاطر نیافتن مستند فتوا به ایشان اعتراض نماید خود فرمایش مرحوم قاضی سند و حجّت است» (طهرانی، الف) ۱۴۳۳ ق، ج ۱، ص ۵۵۸).

«تراوشات نفوس اولیاء حضرت حقّ همگی طاهر و پاک بوده و نفوس را به سوی حضرت پروردگار به حرکت در می‌آورد و لذا از این جهت عین حقّ بوده و فعل خداوند محسوب می‌گردد همگی بر صراط مستقیم سیر می‌نمایند» (هملن، ص ۵۶۳).

۱۱. شاخصه‌ی دهم

آقای وکیلی می‌نویسد: «عرفان مثبت تخصص فقیهان را ارج می‌نهد و بر تقلید بر مرجع اعلم تأکید می‌ورزد اما عرفان منفی چون به علمای ظاهر بدبین است تخصص فقیهان را ارج نمی‌نهد و در عمل یا اصلاً اهل تقلید نیست و یا لزوماً اهل تقلید از اعلم نیست، بلکه بر اساس سلیقه تقلید می‌کند» (همو، ۱۳۹۵ ش، ص ۵۴).

آقای محمد حسین طهرانی که از نظر آقای وکیلی عرفانش مثبت است در مورد فقهاء عظامی که نظریه‌ی وحدت وجود را نپذیرفته‌اند این‌گونه قضاوت

می‌کند: «فقیه نمایان به نجاسات (وحدت وجودی) را افزودند تا خود را از مسؤولیت برهانند این مطلب از سابق الایام برای بنده‌ی حقیر مشکل آمده بود که چرا برخی از فقیهان ما درباره‌ی مجسمه و معطله و منزّه و مجبّره و مفضّله حکم به تکفیر نمی‌کنند و گفتار آنان را با قبول اصل توحید موجب کفر و نجاستشان نمی‌شمرند و لکن راجع به قائلین به وحدت وجود فوراً چماق تکفیر را بر سر می‌کوبند و در تسرّع این امر از هیچ دریغ ندارند؟ ... بالآخره پس از مطالعات و مشاهدات بعد اللتیا و اللتی مطلب به این نکته منتهی گشت که به واسطه‌ی دقّت و رقت و عظمت و فهم و ادراک این نوع از توحید که توحید مخلصین و مقرّبین بارگاه حضرت حقّ جلّ شأنه می‌باشد از طرفی و از طرف دیگر بواسطه‌ی صعوبت و مشقّتی که در این راه و در سبیل حصول این مرام برای سالک سبیل الی الله پیش می‌آید و طبعاً با مزاج متنزّفین سازش ندارد، قشریون و ظاهریون که از جهتی سطح فکرشان، و از جهتی سطح علمیتشان کوتاه و ضعیف است، برای زیر بار نرفتن این مسأله و عدم تقلید و تبعیت از مرد وارسته راه پیموده، خود را راحت کرده و بُن این ریشه زده و با اِتهام به نجاست که اثر زندقه و الحاد است آنان را زندیق و ملحد دانسته‌اند. آری معروف است و تجربه هم تأیید می‌کند که تکفیر و تفسیق، چماق بیخردان است» (همو، ۱۴۲۳ ق، ج ۲، ص ۲۲۳ - ۲۲۴).

هم‌چنین آقای محمّد حسین طهرانی تصوّف را از شرایط حتمیّه‌ی افتاء و حکم می‌دانند پس اصلاً مرجعیت غیر صوفی را نمی‌پذیرند. «این حقیر در مباحث اجتهاد و تقلید به ثبوت رسانیده‌ام که از شرایط حتمیّه‌ی افتاء و حکم، از جزئیّت به کلیّت پیوستن است، و تا عبور از عالم نفس نگردد و معرفت حضرت ربّ پیدا نشود، این شرط محقق نمی‌شود» (همو، (ب) ۱۴۳۳ ق، ج ۲، ص ۲۲۴).

۱۲. شاخصه‌ی یازدهم

آقای وکیلی می‌نویسد: «عرفان مثبت تعادل دارد و از مبالغه در شأن افراد دوری می‌کند و حال آنکه در عرفان منفی این مبالغه در حدّ افراط وجود دارد و افراد در مدح دیگران بدون داشتن مستند علمی چیزهایی می‌گویند که قابل اثبات نیست و بلکه گاه قابل ردّ است» (همو، ۱۳۹۵ ش، ص ۵۵).

در اینجا مناسب است مبالغه‌های آقای سید محمد حسین طهرانی درباره‌ی آقای حدّاد را ذکر کنیم: الحدّاد و ما أدراک ما الحدّاد؟! این مرد به قدری عظیم و پرمایه بود که لغت عظمت برای وی کوتاه است بقدری وسیع و واسع بود که عبارت وسعت را در آنجا راه نیست، بقدری متوغّل در توحید و منکّ در ذات حقّ تعالی بود که آنچه بگوییم و بنویسیم فقط اسمی است و رسمی، و او از تعین خارج و از اسم و رسم بیرون بود ... ایشان قابل توصیف نیست من چه گویم درباره‌ی کسی که به وصف در نمی‌آید، نه تنها لا یوصف بود بلکه لا یدرک و لا یوصف بود نه آنکه یدرک و لا یوصف بود» (همو، ۱۴۲۵ ق، ص ۱۳).

«... ایشان به قلم در نمی‌آید و در خامه نمی‌گنجد او شاهباز بلند پروازی است که هرچه طائر فکر و عقل و اندیشه اوج بگیرد و بخواهد وی را دریابد، می‌بیند او برتر و عالی‌تر و راقی‌تر است فی‌رجع الفکر خاسئاً و البصر ذلیلاً و البصيرة کلیلة فتبقی حیری لا یعرف یمنة عن یسرة و لا فوقاً من تحت و لا أماماً من خلف. آخر چگونه کسی که محدود به جهات و تعینات است توصیف روح مجرّد را کند و بخواهد آن را در قالب آورد و گرداگرد او بچرخد و او را شرح و بیان نماید» (همان، ص ۱۴).

دقت کنید همان تعابیری که در روایات برای خداوند متعال به کار رفته است آقای طهرانی برای آقای حدّاد به کار برده است.

«اللَّهُ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يُدْرِكَ الْوَاصِفُونَ قَدْرَ صِفَتِهِ الَّتِي هُوَ مَوْصُوفٌ بِهَا» (شیخ صدوق، ۱۳۹۸ ق، ص ۲۳۸). یعنی: خداوند، جلیل‌تر از آن است که وصف کنندگان به مقدار صفت واقعی او، درکش نمایند. یا تعبیر «لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَام» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱ ف ص ۸۱) یعنی: وهم‌ها خداوند را درک نمی‌کنند.

فرزند آقای سیّد محمّد حسین طهرانی درباره‌ی پدرش می‌نویسد: «حقیقت آن بزرگوار برتر از آنست که در وهم بگنجد و اوصاف و کمالات ایشان بلندتر از آن است که در دائره‌ی ادراک ما درآید و آنچه از ایشان دیدیم و شنیدیم جز قطره‌ای از فیوضات اقیانوس بیکران وجود ایشان نبود که آن نیز فراتر از ظرف وجود و ادراک ما بود» (همو، الف) ۱۴۳۳ ق، ص ۴۳).

۱۳. شاخصه‌ی دوازدهم

آقای وکیلی می‌نویسد: «عرفان مثبت از شطحیات به دور است و یا لا اقل اگر شطحیاتی دارد آن را توجیه نمی‌کنند و به اشتباهات خود معترف است» (همو، ۱۳۹۵ ش، ص ۵۶).

ملاصدرا شطحیات را این‌گونه تفسیر می‌کند: «الدعاوی الطویلة العریضة فی العشق مع الله و الوصال معه المعنی بالأعمال الظاهرة و العبادات البدنیة حتی ینتهی قوم منهم الی دعوی الإتحاد و ارتفاع الحجاب و المشاهدة و الرؤیه و المشاهدة و الخطاب ... و کلمات غیر مفهومة لها ظواهر راقئة و فیها عبادات هائلة لیس ورائها طائل إلاّ أنّها تشوش القلوب و تدهش العقول و تحیر الأذهان».

پاره‌ای از شطحیاتی که از نظر آقای وکیلی عرفانشان مثبت است را نقل می‌کنیم:

ابو یزید بسطامی می‌گوید: «إلهی ملکی أعظم من ملکک لکونک لی و أنا لک، فأنا ملکک و أنت ملکی، و أنت العظیم الأعظم و ملکی أنا، فأنت أعظم من ملکک، و هو أنا» (خوارزمی، ۱۳۹۳ ش، ج ۱، ص ۱۸۶).

همو می‌گوید: «لو أنّ العرش و ما حواه مائة ألف ألف مرّة في زواية من الزوايا قلب العارف ما أحسّ بها» (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶۱). ابو یزید بسطامی می‌گوید: «سبحانی ما أعظم شأنی. لیس فی جبتی سوی الله» (عاملی، ۱۳۶۷ ش، ص ۲۰۳).

اما اینکه گفتند عرفان مثبت شطحیات را توجیه نمی‌کند؛ مراجعه کنید به کتاب کسر الأصنام الجاهلیّة تألیف ملاصدرا، شطحیات ابو یزید بسطامی را توجیه می‌کند. «و أمّا ابو یزید البسطامی فلا یصحّ عنه ما یحکی، و إن سمع ذلك منه فلعلّه کان یحکیه عن الله ﷻ فی کلام یردّده فی نفسه، كما لو سمع و هو یقول (إنّی أنا الله لا إله إلاّ أنا فاعبدنی) فإنّه ما کان ینبغی أن یفهم منه ذلك إلاّ علی سبیل الحکایة» (ملاصدرا، ۱۳۸۱ ش، ص ۴۲).

گفتنی است که آقای وکیلی چند شاخصه‌ی دیگر در باره‌ی تفاوت میان عرفان و تصوّف مثبت و منفی ذکر کرده که در حقیقت فرق ماهوی و اساسی میان آن دو ایجاد نمی‌کند مثل اینکه «عرفان مثبت، عرفان را عام و همه و همه را قابل آن می‌داند؛ مرحوم علامه طهرانی می‌فرمودند: راه عرفان جاّده‌ی اصلی دین بوده ولی آن قدر مردم این راه را نرفتند تا اینکه جاّده‌ی حاشیه‌ای شده

است. ولی عرفان منفی، عرفان را از ابتدا فقط مخصوص افراد خاصی می‌داند» (همو، ۱۳۹۵ ش، ص ۵۶).

در اینجا لازم است یک شاخصه‌ی دیگر که میان دراویش و صوفیان حوزوی مشترک است را ذکر کنیم و آن عبارتست از طلب اطاعت مطلقه از مرید و لزوم ارادت و محبت تامّ او به مرشد و مراد.

آقای محمد صادق طهرانی می‌نویسد: «مؤمن و محبّ واقعی بعد از ملاحظه‌ی ادله‌ای که بر حجّت و عصمت قول و فعل امام دلالت دارد و بعد از علم به اینکه انسان کامل، آئینه‌ی تمام‌نمای حضرت حقّ و محلّ ظهور تجلّی اسماء و صفات حسنای پروردگار است در برابر قول معصوم و یا ولیّ خدا، اگر او را به سخت‌ترین کارها امر نمودند و فرمودند که خود را از بلندی به پایین بینداز یا زندگی خود را با دست خود آتش بزن یا هر امر دیگری که به ظاهر مستلزم هلاک انسان است، بدون درنگ و تأمل و از روی طوع و رغبت باید انجام دهد تا طعم شیرین و حقیقی ایمان را ذوق کند» (همو، الف) (۱۴۳۳ ق، ج ۱، ص ۵۵۴).

«مهم‌ترین عامل، در سیر و رشد سالک، محبت تامّ و ارادت تامّ و اعتماد به تربیت و مقام استاد است، ذره‌ای تنزّل از ارادت و اعتقاد به استاد و مشاهده‌ی نقصان در وی یا مشاهده‌ی تقدّم و تفوّق خود در کمالی از کمالات و فضائل بر استاد، خود به خود باب‌افزاده و استفاده بین آنها را مسدود نموده و در اثر آن، شاگرد از تربیت استاد محروم می‌شود» (همان، ص ۵۸۱).

حاصل آنکه میان تصوف مثبت و منفی تفاوت مهم و اساسی نیست؛ خصوصاً که هر دو گروه معتقد به نظریه‌ی وحدت وجود و موجود هستند که آثار و ثمرات

فاسدی در پی دارد.

۱۴. نتیجه

مهم‌ترین فرق‌هایی که آقای وکیلی برای عرفان مثبت و منفی ذکر کرد بی‌فایده بود و کسانی که از نظر آقای وکیلی عرفانشان مثبت است مبتلا به همان شاخصه‌های مشایخ صوفیه هستند. به عبارت دیگر تقسیم عرفان به مثبت و منفی برای جذب مخاطب بیشتر جامعه ارائه شده است در حالی که با بررسی منابع مختلف مشخص می‌شود واقعیت، آنچه به عنوان عرفان مثبت بیان می‌شود، نیست و عرفان مثبت مطرح شده همان انحرافات عرفان منفی را دارد.

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، التوحید، تصحیح: سید هاشم طهرانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۸ ق.
۳. ابن عربی، محی‌الدین، الفتوحات المکیة، بیروت: دار صادر، بی‌تا.
۴. همو، فصوص الحکم، قاهره: دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۵۶ ق.
۵. همو، تفسیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۶. جمعی از مریدان، آیت نور (یادنامه‌ی علامه سید محمد حسین طهرانی)، بی‌جا، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۳۹۲ ش.
۷. خوارزمی، تاج‌الدین حسین بن حسن، شرح فصوص الحکم، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۹۳ ش.
۸. حسینی طهرانی، سید محمد حسین، نور مجرد، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۳۳ ق. (الف)

۹. همو، **نور ملکوت قرآن**، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۳۳ ق. (ب)
۱۰. همو، **روح مجرد**، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۲۵ ق.
۱۱. همو، **الله شناسی**، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۲۳ ق.
۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ ق.
۱۳. عاملی، سید حیدر، **المقدمات من نص المنصوص**، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۷ ش.
۱۴. قیصری رومی، محمد، **شرح فصوص الحکم**، انتشارات علمی و فرهنگی تهران، بی‌تا.
۱۵. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، **مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین**، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۵ ش.
۱۶. همو، **کسر الاصنام الجاهلیة**، تهران: انتشارات بنیاد حکمت صدرا، ۱۳۸۱ ش.
۱۷. همو، **تفسیر القرآن الکریم**، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۶۶ ش.
۱۸. همو، **مفاتیح الغیب**، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش.
۱۹. همو، **الحکمة المتعالیة فی الأسفار**، بیروت: داراحیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
۲۰. مولوی، جلال الدین محمد بلخی، **مثنوی معنوی**، محقق: حسن لاهوتی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۳ ش.
۲۱. وکیل‌ی، محمد حسن، **عرفان و حکمت**، مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، ۱۳۹۵ ش.
۲۲. همو، **کتاب معلم (انسان شناسی)**، محمد حسن. انتشارات مؤسسه خدمات مشاوره‌ای و پژوهش‌های اجتماعی آستان قدس رضوی، ۱۳۹۷ ش.

۲۳. هاشمی نسب، سید محمد رضا و حدادی، شعیب، تأملی در نظریه‌ی اصالت وجود و وحدت وجود، قم: انتشارات دلیل ما، ۱۳۹۳ ش.
۲۴. همو، بحوث هامة في مناهج التوحيدية، قم: انتشارات دلیل ما، ۱۴۳۲ ق.
۲۵. همایی، جلال الدین، مولوی نامه، مولوی چه می‌گوید؟، انتشارات هما، تهران: ۱۳۸۵ ش.
۲۶. همدانی، عین القضاة، تمهیدات، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ ش.

